گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید امید ملازاده از شهدای حادثه تروریستی پیرانشهر

امید را به جرم عشق به نظام اسلامی ترور کردند

سال‌ها به پاسدار بودنش و امروز به شهادتش افتخار می‌کنیم

صغری خیل فرهنگ

۱۸ تیرماه ۹۸ خودروی حامل رزمندگان قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) که در حال انجام مأموریت بود، در ورودی شهرستان پیرانشهر مورد حمله تروریست‌های ضدانقلاب قرار گرفت. در این حادثه تروریستی سه نفر از رزمندگان قرارگاه حمزه به نام‌های سردار حاصل احمدی، محمدامین پیروتی (خواهرزاده شهید حاصل احمدی) و امید ملازاده به شهادت رسیدند و یک نفر دیگر نیز مجروح شد. اما اقدام پلید این تروریست‌ها بی‌پاسخ نماند و واحدهای موشکی، پهپادی و توپخانه نیروی زمینی سپاه، مراکز فعال تروریست‌ها در اقلیم کردستان را هدف قرار دادند که در این حملات علاوه بر انهدام تأسیسات و ساختمان‌ها، شمار زیادی از عناصر تروریستی کشته و زخمی شدند. در شماره‌های پیشین روزنامه جوان، روایاتی از شهیدان سردار حاصل احمدی و محمدامین پیروتی را منتشر کردیم که در این مجال به کنار خانواده شهید امید ملازاده رفتیم تا از سومین شهید این حادثه بیشتر بدانیم. این نوشتار حاصل همکلامی ما با پدر و همسر شهید است که در ادامه می‌خوانید.

پدر شهید

افتخار شهادت

من اهل پیرانشهر هستم و ۵۴ سال دارم. دو دختر و یک پسر داشتم که امید تنها پسرم در سن ۳۵ سالگی به شهادت رسید. ما اهل تسنن هستیم. خانواده ما یک خانواده انقلابی است. هر چند زمان انقلاب من سن و سال زیادی نداشتم اما اهل خانواده از همان ابتدا با آرمان‌های انقلاب همراه و همسو بود. اهدای ثمره زندگی‌ام امید، در مسیر اعتلای آرمان‌های نظام و انقلاب تضمینی بر این ارادت و باور بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل بسیج مردمی، وارد این نهاد مقدس شدیم. با آغاز جنگ تحمیلی برادرانم نادر ملازاده و علی ملازاده راه جهاد و دفاع مقدس را برگزیدند. امید الگوهای خوبی در زندگی‌اش داشت. عاشق انقلاب و خدمت به نظام بود. ابتدا وارد بسیج و بعد با اصرار و میل خودش وارد سپاه شد. به من گفت: «می‌خواهم در این لباس به مردم خدمت کنم.» من هم گفتم: «برو و در هر جا که دوست داری خدمت کن.» من به خاطر این تصمیمش به امید افتخار می‌کردم و امروز که پدر شهید شده‌ام به شهادتش افتخار می‌کنم. امید به مدت چهار سال در سپاه خدمت کرد و مزد مجاهدت‌های خالصانه‌اش را با شهادت گرفت. او با شهادتش برای من افتخاری دیگر آفرید. فکرش را نمی‌کردم به این زودی‌ها به آرزویش برسد.

فرزندی بامعرفت

پسرم امید خیلی محترم و مهربان بود. بسیار هم با ایمان بود و تحت هیچ شرایطی از نماز و روزه‌اش نمی‌گذشت. فرزند با معرفتی که تا جایی که می‌توانست به من و مادرش احترام می‌گذاشت. امید ارادت ویژه‌ای به اهل‌بیت (ع) داشت. رابطه خوبی هم با شهدا داشت. همیشه در یادواره‌های شهدا شرکت می‌کرد. گلزار شهدا مأمن و ملجأ دلتنگی‌هایش برای شهدا بود و برای قرائت فاتحه به مزار شهدا می‌رفت.

اللهم رضم برضائک

من راضی به رضای خدا هستم، اللهم رضم برضائک. امید به آنچه که می‌خواست و همیشه آرزویش را داشت رسید. شهادت خواسته قلبی‌اش بود. به من می‌گفت: «شهادت برای من افتخار است.» وقتی قدم در این مسیر گذاشت، خودش را برای همه چیز آماده کرد. دشمن قسم خورده و معاندان نظام هیچ‌گاه دست از کار نکشیدند. امثال امید و امیدها باید در این عرصه حضور داشته باشند تا با ایستادگی‌شان اجازه ندهند احدی فکر تجاوز و تعدی به خاک کشور را در سر بپروراند. امید به همراه دو تن از همرزمانش سردار شهید حاصل احمدی و محمدامین پیروتی به شهادت رسید اما نکته حائز اهمیت در شهادت این سه عزیز این است که دشمنان ما در تلاش هستند تا با شبهه‌افکنی، تقویت افکار دشمن و تفرقه‌افکنی میان مسلمانان به ویژه اهل تسنن و شیعیان، به منافعی که همواره مد نظر خود دارند دست پیدا کنند. امید اما به این شایعات و دسیسه‌های ضد انقلاب توجهی نداشت و همیشه می‌گفت: «فرقی نمی‌کند ما همه مسلمان هستیم و در زیر یک پرچم به نظام و به کشورمان خدمت می‌کنیم.» پسرم برای اهدافی هم که در زمینه اتحاد بین شیعه و سنی داشت، هم تلاش می‌کرد.

انتقام خون شهدا

عصرگاه روز ۱۸ تیرماه بود که حادثه تروریستی اتفاق افتاد. من راننده تاکسی هستم. در مسیر ارومیه بودم که برادرم با من تماس گرفت و گفت هرجا هستید به پیرانشهر برگردید. نگران شدم. علت را جویا شدم که ایشان گفت: امید تصادف کرده و پایش شکسته است. مسافرانم را همانجا پیاده کردم و خود را به بیمارستان پیرانشهر رساندم. آنجا بود که متوجه شدم امید به شهادت رسیده است. امید ۲۰ روز پیش به خانه ما آمده بود و من آخرین بار آنجا ایشان را دیدم. برای اینکه هم فعالیتش زیاد بود و هم فاصله خانه‌شان با خانه ما طولانی بود.

به عنوان پدر شهید از اقدام تلافی‌جویانه‌ای که نیروی زمینی سپاه انجام داد و مراکز فعال تروریست‌ها در اقلیم کردستان را هدف قرار داد، بسیار سپاسگزارم. آنها توانستند در کمترین زمان ممکن انتقام خون شهدای ما را بگیرند. امروز از همین جا با صدای بلند خطاب به ضدانقلاب که تصور می‌کند می‌تواند با این اقدامات کور خود ما را از راهی که انتخاب و برای اعتلایش مبارزه و جهاد کرده‌ایم منحرف نماید، بگویم که من سال‌ها به پاسدار بودن امید و امروز به شهادتش افتخار می‌کنم.

> دیدن پیکر غرق به خونش و جراحاتی که بر تن و پیکرش وارد شده بود برایم سخت بود. از دید ضدانقلاب شهادت امید تاوان عشق و ارادتش به نظام بود. او در این راه و برای رضای خدا از همه داشته‌هایش از زندگی و متعلقاتش از من و از فرزندی که برای آینده‌اش برنامه‌ها داشت، دست کشید

همسر شهید

همسری نمونه

من و امید با هم نسبت فامیلی داشتیم. من دختردایی ایشان بودم. همدیگر را خیلی دوست داشتیم و برای همین یک دی ماه ۹۴ با هم ازدواج کردیم. امید همسر نمونه‌ای برای من بود. در مدت چهار سالی که با هم زندگی کردیم، او را انسانی با ایمان و شایسته شناختم. من بعد از ازدواج با امید، به عنوان همسر یک نظامی نگرانی‌های خودم را داشتم. می‌دانستم همراهی با امید سختی‌های خودش را دارد. چون او عاشق کارش بود. هر چند امید از وضعیت کار و مشغله‌هایی که در این راه داشت برای من صحبت نمی‌کرد. بحث‌های کاری‌اش را به خانه نمی‌آورد اما من نگرانش می‌شدم.

جنگ حلب و سوریه

صبح روز ۱۸ تیرماه وقتی می‌خواست از خانه برود از امید خواستم مبلغی پول برایم بگذارد. او هم این کار را کرد. من امید را از پشت سر دیدم و او از خانه به سمت محل کار رفت. کمی بعد بیدار شدم و به امور خانه رسیدم. همان شب برای شام مهمان داشتیم. غروب بود که امید با من تماس گرفت و بعد از کمی صحبت از امید خواستم برای مهمانی امشب کمی وسیله خریداری کند و دست پر به خانه بیاید. امید گفت: باشد میخرم، البته اگر جنگ حلب و سوریه تمام شود، می‌آیم. با خودم گفتم: حتماً شوخی می‌کند. امید اهل مزاح بود. از اوضاع کاری‌اش و شرایطی که در آن قرار داشت برایم حرفی نزده بود. من همه کارها را انجام دادم و منتظر آمدن امید بودم اما هر چه ساعت را نگاه می‌کردم زمان برایم به سختی می‌گذشت. نمی‌دانستم که چه اتفاقی برایش افتاده است. کمی بعد متوجه اتفاقات و حمله تروریستی ضد انقلاب به خودروی امید و همرزمانش شدم. البته ابتدا گفتند که مجروح شده و پایش تیرخورده است. من هم مدام دعا می‌کردم که زنده بماند. وقتی پیش امید رسیدم، تازه متوجه شدم که امید به شهادت رسیده است.

تاوان عشق

دیدن پیکر غرق به خونش و جراحاتی که بر تن و پیکرش وارد شده بود برایم سخت بود. از دید ضدانقلاب شهادت امید تاوان عشق و ارادتش به نظام بود. او در این راه و برای رضای خدا از همه داشته‌هایش از زندگی و متعلقاتش از من و از فرزندی که برای آینده‌اش برنامه‌ها داشت، دست کشید. من بعد از آن تماس تلفنی دیگر صدای امید زندگی‌ام را نشنیدم. امید در غروب هجدهم تیر ماه به شهادت رسید.

بازگشت به خانه

می‌دانستم امید شهادت را دوست دارد. بعضی وقت‌ها از شهادت برایم صحبت می‌کرد. می‌گفتم من تاب و تحمل شنیدنش را ندارم. اما امید اصرار داشت هر از چند گاهی این صحبت را پیش بکشد. شاید به گمان خودش می‌خواست من را برای شهادتش آماده کند تا شنیدن این خبر و لحظاتی که بعدها بی او سپری خواهم کرد، برایم سخت نباشد. در عوض من هم همیشه دعا می‌کردم عصرها ببینمش. همه خواسته‌ام این بود که به خانه برگردد، اما هرگز نیامد.

انتقام شهید

من از مسئولان می‌خواهم که اجازه ندهند خون همسرم پایمال شود. امیدوارم آنهایی که همسر من و دو همرزمش را به شهادت رساندند به عقوبت کارشان برسند و مجازات شوند. من وقتی خبر اقدام تلافی‌جویانه بچه‌های سپاه را شنیدم، خوشحال شدم.

یادکرد

روایت رحمت‌الله قربانی از شهید محمدرضا قصابی

میدان کارزار جبهه است که مرد میدان می‌طلبد

نرگس انصاری

برای آشنایی با زندگی و سیره شهید محمدرضا قصابی (شهید عملیات کربلای ۴) پای صحبت رحمت‌الله قربانی که با شهید نسبت فامیلی داشت، نشستیم. شهید محمدرضا قصابی در عملیات کربلای ۴ در جزیره بلجانیه جاویدالاثر شد و پیکرش بعد از ۱۲سال به آغوش خانواده‌اش بازگشت. روایت زیر ماحصل همکلامی ما با رحمت‌الله قربانی است از پسرعمه‌اش شهید محمدرضا قصابی که خواندنش خالی از لطف نیست.

تصویر امام روی شیشه

من و پسرعمه‌ام محمدرضا خیلی با هم رفیق بودیم. یک جا درس می‌خواندیم. دوران راهنمایی با هم بودیم. محمدرضا اهل هنرونقاشی بود. خوب یادم است آن زمان کشیدن نقاشی با رنگ و گواش روی شیشه خیلی رواج داشت. محمدرضا تصویر امام را روی شیشه کشید، با طراحی جالبی که هنوز هم به یادگار مانده است. در یکی از روزهای سال ۱۳۶۲ من و محمدرضا بعد از تعطیلی مدرسه به سمت خانه‌شان رفتیم. محمدرضا می‌خواست به مادرش اطلاع بدهد که قرار است با هم به نمایشگاهی که در مسجد جامع برگزار شده است، برویم.

وقتی رسیدیم، محمدرضا کفش‌ها و جوراب‌هایش را از پا درآورد. داخل حوض میان خانه پاهایش را شست و دور حوض زیر آفتاب قدم می‌زد تا پاهایش خشک شود. در همین حین عمه‌خانم آمد روی ایوان خانه و گفت: «مادر جان می‌آمدی خانه، کیفت را می‌گذاشتی بعد می‌رفتی این کارها را انجام می‌دادی.» محمدرضا با همان لبخند همیشگی‌اش گفت: «قربان آن صورت ماهت مادر، پاهایم خشک بشود می‌آیم. می‌خواهم به مسجد بروم و اینطوری اصلاً خوبیت ندارد.» بعد عمه به من نگاهی کرد و همه خندیدیم.

غواصان گردان یونس

سال ۱۳۶۳ در سن ۱۴ سالگی رفت جبهه. محمدرضا به جمع غواصان گردان یونس لشکر امام حسین(ع) پیوست. از نیروهای برادر شهیدم قدرت‌الله قربانی بود. قدرت‌الله نیروی اطلاعات عملیات لشکر ۱۴ امام حسین(ع) و نیز از فرماندهان غواصان گردان حضرت یونس(ع) بود.

محمدرضا جثه قوی و نیرومندی داشت. برای همین توانست خیلی زود جزو غواصان موفق گردان یونس باشد. محمدرضا در روند اجرای عملیات کربلای ۳ در فتح اسکله الامیه نقش بسزایی داشت. خاطرات شیرینی هم از فتح فاو داشت. می‌گفت به رغم حملات شیمیایی دشمن بچه‌ها جانانه ایستادگی کردند و اجازه ندادند که شهر به دست دشمن بیفتد.

جزیره بلجانیه

پسرعمه در سن ۱۶ سالگی در عملیات کربلای ۴ شرکت کرد و در هنگام پیشروی در جزیره بلجانیه به شهادت رسید. وقتی به برادرم قدرت‌الله خبر می‌دهند پسرعمه‌اش محمدرضا شهید شده است، ایشان می‌گوید: آتش دشمن سنگین است، معطل نشوید. یک پتو روی صورتش بکشید و مکانش را مشخص کنید تا اگر توفیق شد و برگشتیم، پیکرش را به عقب برگردانیم. اما عملیات از محوری که برادرم وارد عمل شد، موفقیت لازم را کسب نکرد و پیکر پسرعمه شهیدم، محمدرضا در جزیره بلجانیه ماند. هر چند شهادت محمدرضا قطعی بود اما خانواده چشم‌انتظار بازگشت پیکر شهیدش بود. به خواست خدا پیکر ایشان بعد از ۱۲ سال جاویدالاثری در سال ۷۷ شناسایی شد و به آغوش خانواده بازگشت.

> محمدرضا جثه قوی و نیرومندی داشت. برای همین توانست خیلی زود جزو غواصان موفق گردان یونس باشد. محمدرضا در روند اجرای عملیات کربلای ۳ در فتح اسکله الامیه نقش بسزایی داشت. در والفجر ۸ به رغم حملات شیمیایی دشمن بچه‌ها جانانه ایستادگی کردند و اجازه ندادند که فاو به دست دشمن بیفتد

تابوت‌های یادگاری

میدان کارزار جبهه است که مرد میدان می‌طلبد. برادرم قدرت‌الله هم در همان شب مفقودالاثر شد. آنطور که همرزمانش گفته‌اند، وسط اروندرود بودند که گلوله به سر قدرت‌الله اصابت می‌کند. بیسیم‌چی همراه ایشان تعریف می‌کرد که چند متری هم داخل آب دنبالش رفته، اما به علت شدت موج آب و آتش سنگین دشمن نتوانسته کاری انجام دهد و موج آب قدرت‌الله را با خود برده بود. پس از عملیات خبر مفقود شدن قدرت‌الله را برادرمان حسن که در همان عملیات حضور داشت، آورد. چون قدرت‌الله و پسرعمه ما هر دو مفقودالاثر شده بودند، دو تابوت به یادبود آنها به مدت یک هفته در کوچه‌ای که منزل پدرمان بود گذاشتند و از آنها تجلیل کردند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۳۳

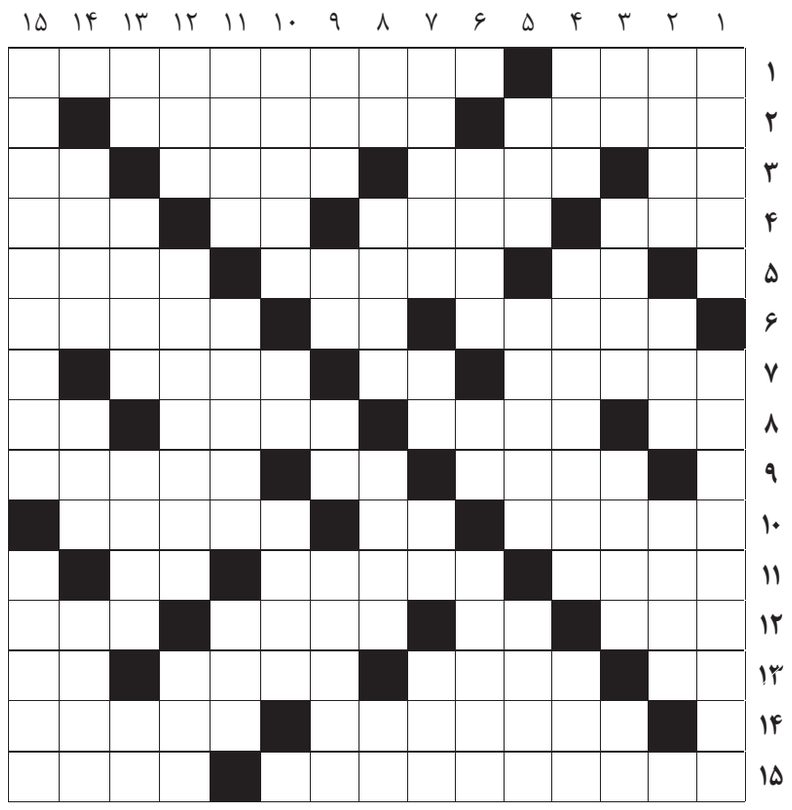

از راست به چپ

■۱- خرمافروش- از آثار دیدنی و باستانی کرمانشاه ■۲- حفره ای در قلب- از تیم‌های لالیگای اسپانیا ■۳- شلوار جین- سنگ طلق- آن‌سوی جنوب- همراه ناله ■۴- قایق تفریحی- التماس- مخفف هستم- رشته کوه اروپایی ■۵- راه شاعرانه- رایانامه- بیماری کم خونی ■۶- ایالت- از بت‌های جاهلی- تهمت زدن ■۷- انبازی- اتاقک زیر کشتی- بدنام ■۸- مایع دباغی پوست- بسیار گشاینده- بخش هلالی و سپید ناخن- شراب ■۹- جای دوشاخهٔ برق- تشک ماوس- حساسیت ■۱۰- مضطرب- هواپیمای سریع- پایتخت بحرین ■۱۱- خاموش و بی‌صدا- از منسوبین نزدیک- گشوده ■۱۲- اسطوره فوتبال برزیل- ضمیر غایب- قصاب- درخت ■۱۳- سخن بی رودربایستی- گناهگار- صبر زرد- سه کیلو ■۱۴- گیاهی خوشبو با کاربرد طبی- گوریل قدما ■۱۵- غذای خوشمزه شمالی از بادمجان کباب شده- وزنی در طلافروشی

از بالا به پایین

■۱- مردم‌فریبی- نام دیگر ریحان ■۲- آماده و فراهم- کمانگیر معروف- رهرو ■۳- سرخ کمرنگ- مسیحی- مدافع بارسا- تلخ ■۴- چرک و کثافت- اسائه ادب- خط قرمز همسایگی ■۵- روغن زیتون- کارگاه عکاسی- جمع جزء ■۶- ضرورت ورزش تیراندازی- حرص و طمع- قصری که سنمار ساخت ■۷- سرخ‌رنگ- نیمه دیوانه- اتمسفر زمین- میلیون در صنعت برق ■۸- یک و یک- از خدایان مصر قدیم- جوهر قلیا- به معنی کافی ■۹- یار کم- عنصر شیمیایی- باب روز- زبون، بد ■۱۰- دستمال- علامت مفعول- آهو ■۱۱- پاره‌سنگ ترازو- اتحادیه همکاری آسیای جنوب شرقی- در رگ‌ها جاری است ■۱۲- خوردن- دستگاه ضدعفونی- خمیازه ■۱۳- رمق آخر- ضمیر اشاره به دور- جدید ■۱۴- سیب آذری- موی پلک چشم- ایمن و مصون ■۱۵- تظاهرات- دختر پادشاه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵	۱		۶			
	۴		۵		۹			
۹							۷	
			۳		۵			
۱		۷						۶
۶		۳						۹
				۳	۸	۴	۱	
				۴		۳		
	۸							

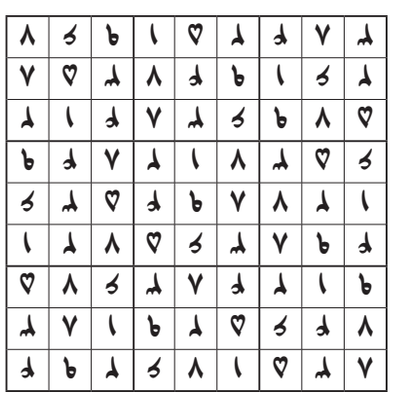

جدول کلمات متقاطع
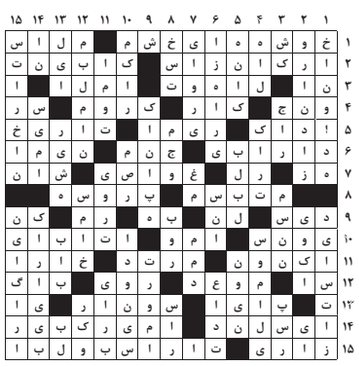
پاسخ جدول شماره ۵۷۳۲